بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش خدای را سزاست که پروردگار جهانیان است و درود نامعدود بر پیغمبر و آل

بود و آن که هادی گمراهان و ذریهٔ طاهره او که پیش امامان دین اند و بزرگان

و اعلام طرق نقش و بعد چنین گوید بنده ابراهیم کرمانی [illegible] این کتب در آن

در علم اعداد فارسی در کلمه نوشتم عزیز محمد حسین نوشتم و چون در این علم تا حال کتابی بنظر نرسیده

و اکثار لفظی [illegible] در آن جا ضبط شده باشد دلیل را حقیر یاد کنم شاید

[illegible] از تحریر نوشته شود و بعد از این اگر کسی بخواهد آنچه حقیر نوشتم ضبط

کند و نظری خود را معدود کند و بیان در ضبط علم مبسوط در ضبط کرده و غیر علم

مبسوط شده بشد که زمان دیگر در اذکار بوده والله [illegible] علم [illegible] اول بطور

حکماء ضبط شده که علم را ابتدا آورده و شمردگان را [illegible] ضبط کرده اند باشد

در آن علم البته بطور حکماء بر در خواهم کرد پس [illegible] در این رساله بقدر جهد و میسور

خود در این علم [illegible] دارم و از خدا [illegible] عالم امید تایید و توفیق [illegible] دارد

سر

مسمی نمودم بتنبیه الادبا؛ و سابقاً کتابی دیگر بجهة او نوشته‌ام در علم املای عربی و لغوی
کلیاتی که در فارسی نیز بکار است مسمی بتنبیه الکاتب؛ و چون مایل بعلم املای فارسی
هم بود این رساله را هم برای خاطر او انشاء نمودم و در او اکتفا کردم بتنبیه‌هائی
چند. **مقدمه** بدان ای فرزند دلبند و نور چشم سعادتمند که از جمله
فضایلی که خداوند بنوع انسان عطا داده او را بر سایر حیوانات برتری داده نطق است
که بآن میتواند که از حقایق و اعیان و معانی دقیقه که در دل دارد تعبیر
بیاورد و بتفصیل بطوری که هیچ اشاره لطیف و معنی دقیق از آن را
فروگذاشت نکند و این فضیلت در سایر انواع حیوان نیست و تکلم اینها
محض صوتی است که از دهان آنها بیرون می‌آید و مشتمل بر حروف دیگر
نیست و کسی نگوید که شاید اینها هم حروف و کلمات و لغات دارند و ما آن را نمی‌فهمیم
چرا که اگر چنین است اینها اختلاف حروف و لغات نبود اینها با خلقت
فهم می‌فهمیدند انسان با نهایت هوش البته آن اختلاف را می‌فهمید
و چنانکه اگر انسان مدتی ببلادی رود که زبان غیری داشته باشند
و مدتی بماند البته پی بلغت آنها خواهد برد پس اگر حیوانات
اختلاف حروف و کلمات داشتند انسان بالبداهه از معاشرت پی
می‌برد بآن اختلاف نهایت که در نوع صوتها صوت محبت
اینها غیر صوت خوف اینها است و صوتها برای اقبال است غیر صوتهای

که برای ادبا رسانند و صورت صحیح آنها غیر صورت هجی آنها است و آنچه
عرض شد منافی نیست با آنچه از احادیث رسیده و در قرآن است و آنها هم
منطق و لغت را داده‌اند زیرا که هرکس لغت را بطور خود و بقدر حاجت
خود داده در شرح این تعصیب در این جا کتابی ساخته‌اند و صورت
و لغت را قرار داده است زیرا که نوشته که می‌توانند شنید و باز
تفصیل و لغت آنان شد با آنکه برای حرف خط پاداش انعام کرده و قدری
بر کتابت و لغت که می‌توانند نسخه‌های مسموع غلط بسیار لیکن بعد رسانا مرتب و در آنکه
تا با چشم تیز انگشت دید و مدتی جا باید و حرف و لفظ کرد و با طرافت
و دور ها برسد پس بنا برای باید خط بر دقت لسان باشد و اگر
مخالف با آن باشد دلالت بر مطالب شایان نیکو نکند
پس از این جهت تیغ مضبوط شده باید مکتوب همیشه
مطابق با منطوق باشد پس این یک اصل که باید از آن
ضبط کنی دوم چنانکه منطوق اگر طوری باشد که مشتبه شود حرفی
بحرفی یا کلمه بکلمه مفید مطلب نیست و سامع از آن بهره نبرد و ناطق
از حکما معروف نشود باید مکتوب هم حرفی بحرفی مشتبه نشود
و کلمه بکلمه مشتبه نگردد که ناظر در آن حیرت احتمال دهد
پس ای فرزند دلبند مغرور نشو باینکه رسم فلان
مولا

خطا این است چراکه اگر بعضی از خطا در احتمال باشد عقلا باید چاره کنند و اگر تو هم
نوشتی بر آنچه موافق حکمت نیست و نفهمیدی خوب باشد و احتمال از تو میپرسند بهتر است از آنکه تو نفهمیده
ضعیف شده و بیرون احتمال بنوشتی و مغرور میشوی بانکه این طور خوشتر بنظر می‌آید باصطلاح
خوش‌شکل‌تر میشود چراکه خوشی آن است که موافق حکمت باشد و هر چه خلاف حکمت
است بنظر خوش‌شکل می‌آید از عیب نظر است که از فطرت الهی برگشته
پس اصل دیگر در خط این است که هیچ حرف مکتوب را حرف دیگر خوانده نشود
و هیچ کلمه مکتوب نتواند کلمه دیگر خوانده نشود و اگر مشتبه شد از نقص حکمت است
در خط نوشت و خط حروف و کلمات مشتبه است مثل زبان است لنگ لام الف
را می‌گوید یا کاف فرزانه قاف میگوید و همچنان در خط لنگ است قبیح است از زبان
لنگ چراکه زبان لنگ عیب است طبیعی و بعقل معالجه نمیشود و اما خط
لنگ بعقل و حکمت معالجه میشود و میتوان آن را اصلاح کرد پس ترک
اصلاح آن از ضعف عقل است و این از جمله کلیات مضبوط است و باید خلاف
این در جمله بمیزان بکرد در مواضعی که بعد از این خواهم نوشت پس اصل اول
مطابقه مکتوب است با منطوق و قسمی از آن عدم استلزام حروف کلمات

تنبیه بدانکه در خط اسلام از قدیم الایام تا الآن قرار بر این است
که بعضی حروف ببعضی متصل باشند چنانکه در منطوق بعضی ببعضی متصل نیست
مگر چند حرف که حرفی از ما بعد آنها متصل بآنها نمیشود هرچند باشند و متصل بآنها

شود مثل بسا و بسا که بنه ابر و بستر و کوه مثلاً و را حرفی با بطنها متصل نشود

و حکمت این بود که را اگر حرفی پس از الف متصل باشد می‌شد مشتبه بلام می‌شد

و خلاف اصل لازم بود و دال و ذال اگر بنویسند پس از آنها حرفی واقع می‌شد و را و زا

و متصل بایست شد دال و ذال و را و زا را نگیرند و به آنها از حذف کنند

چنانکه شرط ترکیب است و در سایر حروف همین علت می‌شد پس اگر چنین کردندی

مشتبه می‌شد اگر می‌شد با الف علت لازم بود و اگر همه حروف بدون پیوسته و حروف

دیگر متصل بآنها می‌گردد ترکیب درست نمی‌شد شرط ترکیب مرعی است

و منع بعض نمی‌آید ابتدا ترکیب آنها با قبل ممکن شد چرا که حرف

سابق را ممکن بود حذف پس حذف کردند و باین حروف سمانند

و آنها آخر این حروف را می‌شد حذف کنند پس حرفی را با آنها متصل نکردند

و آنها و او [illegible] دانستند و به از حذف می‌کردند مشتبه بقاف می‌شد

می‌شد و از آنها اگر مشتبه الف را هم نبود حذف کنند و باقی نهر حکمت

اعلی باشد و قبل حذف باشد و الحاق آن ثقیل و ناشسته باشد در خط ترکیب

و را و زا و دال [illegible] ابتدا این حروف را حال خود با [illegible] ماند پس باین

حروف حرفی نباید متصل شود و بعد از این حروف سایر حروف

متصل می‌شود اما در خط شکسته بعضی از آنها با یکدیگر اتصال [illegible]

بیکدیگر متصل می‌شوند در حقیقه ترکیب نیست چرا که حذف بعضی از حروف

دال

و دال بعد از آن آید پس آن بجهت اختصار روا بوده مع ذلک بعضی از آنها خلاف
حکمت است و منع از آن می‌نمایم پس الف با دال و ذال هم باب ترادف متصل می‌شود
مانند دلو و چون مورث اشتباه نیست ضرری ندارد و اگر متصل بسابق باشد مورث الف ج
زیادتی شود اگرچه مورث اشتباه نیست ولیکن زیادتی فی الجمله ثقلی از برای اشخاص قلم
و کذا در آن نیست پس ضرری ندارد و نه باعث ثقل است و نه اشتباه و اما با راء و زاء
و واو ترکیب آن روا نیست بجهت اشتباه بلام و چه لازم که ترکیب کنند در بر الف زیاده
بگذارند و اما ترکیب دال و ذال با الف بسیار قبیح است و بجز اغلاق و زیادتی با اشتباه
فایده دیگر ندارد و اتصال آن با یکدیگر نیز هم باب ترادف است و ضرری ندارد مانند
کدو و اتصال آن با راء و زاء روا نیست بجهت حصول اشتباه و با واو ضرری ندارد و باعث
اشتباه و ثقل نیست مانند دو و اگر متصل بما قبل باشند اتصال بما بعد اگر باشد
بالید یا نیز روا باشد بجهت عدم اشتباه ولیکن اگر متصل بما قبل نباشد روا نیست بجهت
حصول اشتباه و اما راء و زاء اتصال آن با الف روا است بجهت عدم اشتباه و همچنین
با دال و ذال و اما با واو روا نیست بجهت آنکه شبیه بکرز شوند و اتصال آن با یاء
و نیز شایع است و چون باعث اشتباه نمی‌شود چندان ضرری ندارد و اما واو
بالف و دال و ذال متصل می‌شود و نیز اهل بلاغت آنرا و ضرری ندارد و دو و اما
با راء و زاء جایز نیست بجهت اشتباه بحرف آن و قاف و اما اتصال آنها بغیر که بعد
باشند بهیچ وجه روا نیست چرا که مورث اشتباه است تنبیه بدانکه واضع حکیم حروف را چنانکه

بجهة سهولت بیک شکل رسم کرده و تفاوت به نقطه گذارده و بعضی را به نظیر قرار داده

اما حروف متواخیه ب ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ س ش ص ض ط ظ ع غ ف

ق و ما فا را با قاف اخت کردیم بجهة آنکه در نوشتن یک شکل‌اند و در ترکیب نا ملتبس‌اند و حروف

غیر متواخیه ا ک گ ل م ن و ه ی پس حروف متواخیه را به نقطه از یکدیگر جدا کرده چنانکه در کتاب

اسرار از نوشته‌ایم و نون و یا را بی نقطه کرده‌ایم از جهة اشتباه به ترکیبهای دیگر

چنانکه اسرار آنرا در آن کتاب مفصل نوشته‌ایم پس چون نقاط علامت حروفند

و اصل در خط عدم التباس است باید به هیچ وجه اهمال به نقاط نشود در موضع

خود گذارده شود و نقطه هر حرف مقارن با هم ترکیب نشود و از حرف گذارده نشود که مشکل

گم شود **فائده** بدانکه کلمات بر سه قسمند اسم و فعل و حرف اسم

آن است که نام چیزی باشد به صراحت مثل رستم و سنگ و لوله یا به اشاره مثل

آن و این یا به کنایه مثل ش و ت و م در اتیش و کتب و اسیم و هر چه با اینها ماند

و فعل آن است که نام کاری باشد مثل نشست و خواند و حرف آن است که معنی آن

غیر اینها باشد و در فارسی اقسام بسیار دارد و صرفی قرار داده اگر در این تنبیه بعضی از متعلقات

تصریف زبان فارسی را بنویسیم و بی مناسبت نیست اما کلام در اسم مختصر این

است که اسم به تقسیم بر دو قسم است یا جامد است مانند رستم یا اسم صفت است مانند

و آن بر دو قسم است یا اسم ذات است

بزرگ و کوچک و زشت و زیبا و امثال اینها یا مشتق است و آن یا مصدر است مانند

زدن و گفتن و علامت مصدر تا و نون و دال و نون باشد و گاه مصدر به لفظ ماضی ٥

آید چون گفت و شنید و داد و ستد یا حاصل مصدر مثل روش و کشش و جوشش
یا اسم فاعل مانند گوینده و گاه مخفف شود چون سخنگو یا صفت مشبهه مانند گویان
و گریان و خندان و دانا یا اسم مفعول است چون گفته شده و رفته شده و گاه مخفف
شود چون سخن گفته و راه رفته یا اسم زمان و مکان است مثل ناگه و خوابگاه
و گاه مصدر مفعول مطلق شود مانند رفت رفتن بگو و گفت گفتن یا که ره اما اسم
تفضیل شود از فاعل یا از چون خورنده گزنده تر ~~بهتر~~ و گاه از صفات
جامده سازند مثل بزرگ تر و نیکو تر ~~و اسم بر چند قسم است یا اسم معرفه است~~ و
بتقسیم دیگر یا علم است مانند رستم یا اشاره است مانند آن و این یا ضمیر است مانند
من و تو در پیش دانسته‌ایم و علم یا علم شخص است مانند رستم یا علم
جنس است مانند فلان و بهمان و بتقسیم دیگر یا اسم شخص است مانند رستم یا
اسم جنس است مانند مرد و اسم مفرد میشود مانند رستم و جمع میشود مانند رستمها
و علامت جمع بعد از این بیاید و یا معرفه میشود مانند رستم و نکره میشود مانند مردی
آید و بتقسیم دیگر اسم یا مذکر باشد یا مؤنث و از این در زبان فارسی قدیم چیزی
بنظر نرسیده مگر آنچه در این زمانها متعارف است و خان برای مذکر
گویند و خانم برای مؤنث و بیک برای مذکر گویند و بیگم برای مؤنث و بغیر از آن
در لفظ دیگر لفظی بنظر نرسیده و بدان که بعضی از اسما ظرف باشند مانند
پیش و پس و چپ و راست و اندرون و بالا و پست و کف و امثال اینها

و بعضی حکایات اصوات باشند مانند عو عو خر و غار غار کلاغ و شار شار آب و مثال
اینها و بعضی کنایات باشند مانند چنین و چنان و چنینی و هم چنان و هم چنینی و مثال اینها
و بعضی موصول باشند مثل آنچه و آنکه اگرچه اینها را کنند و چون اسما مختلفه شد احکام
مختلفه در زبان فارسی نیست تفصیل زیاده ضرور نیست و اما کلام در افعال اینکه مضارع
بر سه قسم است ماضی و مستقبل و امر اما ماضی در آخران دال باشد یا تا مانند زد و گفت
و گاه الف بجهت تاکید آورند گو گفتا و زدا و گاهی با هم بجهت تاکید زیاد کنند چون بگفت
و بگفتا و بزد و بزدا اما مستقبل در آخران دال باشد با فتح ما قبل چون گوید و زند
و زنند و گاه بجهت تاکید لفظ می بر سران در آورند مثل میزند و میرفت اما امر آن و آن
دو قسم است امر حاضر و امر غایب اما امر حاضر از مضارع با حذف حرف مضارع ساخته شد مثل
گو و رو و گاه بجهت تاکید با در اول در آورند مثل بگو و برو و اما امر غایب از مصدر
مخفف و از مستقبل [illegible] کنند مثل باید گفت و در مضارع باید گفتن [illegible]
بگوید و امر غایب مجهول باید گفته شود و اما نهی غایب با دخال نون است بر فعل
مستقبل چون نگوید و نهی حاضر با دخال نون است بر صیغه امر بر زبان متاخرین
میم بر زبان قدیم چون نگو و مگو چون نکو و مرو اما نفی با دخال نون است بر سر ماضی چون نکرد و نگفت
و بر سر مستقبل چون نمیگوید و نمیکشد و اما استفهام با دخال آیا است بر جمله
اسمیه یا فعلیه چون آیا زید رفت یا اینکه آیا رفت زید و الفاظ دیگر هست مخصوص
برای استفهام نیست و گاه به معنی استفهام استعمال می شود مثل که آمد و چه گفت

و گاه با با زیاده امر آورند بجهت تاکید چون بزن و بگو و برو

و چند

وچند ولد و کجا رفت و کی میرود و چون شد و کی باشد و استفهام را بدون حرف
استفهام ذکر کنند بلکه اغلب صرف حرف استفهام است و نیز این مقابله اکتفا
میشود و تعجب را بالفاظ عدیده گویند ولی اغلب لفظ چه دارد مثل اینکه این
خانه چه بزرگ است و فلان چه عاقل است و صیغه‌های ماضی و مستقبل شش است
چون زد زدند زدی زدید زدم زدیم و تثنیه و مونث در کلام ایشان نباشد
می‌زند می‌زنند می‌زنی می‌زنید می‌زنم می‌زنیم و صیغه‌های امر غایب چهار باشد
باید بزند باید بزنند باید بزنم باید بزنیم و صیغه‌های امر حاضر دو است بزن و
بزنید و بدانکه گاهی از اسم جامدی فعل بنا کنند و اگر جمع گوئیم زیرا که قاعده ندارد.
جهت وضع نیست مانند چربیدن و از کلمه چرب بنا کنند و حال آنکه چرب اسم
غیر متصرف است پس میگویند چربید و میچربد و بچرب و امثال این افعال
در این باب آن است که آن اسم را با لفظ دیگر از آن یکی از افعال عامه مدد دارند
مثل چرب شد و چرب میشود و چرب بشود و خوب شد و خوب میشود و خوب بشود
و امثال اینها پس افعال را از اسماء غیر متصرفه بنا کنند باید افعال
عامه استعانت جست مثل کرد و شد و داد. و گردید یا فعلهای دیگر که مناسب
باشد مثل خواب رفت و خواب میرود و خواب برد و امثال اینها
و اما کلام در حروف پس حروف مفرده سابقا گذشته بیان کنیم و در این
موضع حروف مرکبه را بیان می‌نمائیم بدانکه حروف چند قسم است اول

تأکید و معنی بمنزله علیه کنه مثل بر در قبول تو کتاب بید بر خواند دخشونه
چنانکه گوئی اگر چه همه عیبها بدین بنده در است و در معنی انبر است و بوی
دارند گویند و فرا چون فراپیش و در چون مر او را گفتم و هر چون همی گفتم
و می چون میکرد و فرد چون فرد خواند و حروف چند بمعنی فاعلیت است و بعضی ذو
کنند و در فارسی حرفی چند نه اسم و در آخر کلمات در آیند و مشتقات در معنی
نحو نیستند چون مند و کار و ور چون خردمند و خدمتکار و هنرور و دکاندار
وار و ریاکی شود چون رکور و کنور و دستور و حروف چند بمعنی ابو است
و بیاری کلمه یا بی است مثل بار و زار و بار و ستان و لاخ و لان چنانکه
گوئی دریابار و گلزار و شاخسار و گلستان و سنگلاخ و دیولاخ و رودلاخ
و نمکدان و حروف دیگر بمعنی مثل و مانند است مثل آسا و سان و وار
و یش و فش و وش و دیس و دیس و وان و دول چون شیر آسا و پلنگ سان
و خواجه وار و شیرفش و ماه وش و ماهوش و رنگ دیس و حور دیس و پولاد
و پهلوان و حروف چند است در معنی علامت آید چون گر و وار و دان مثل کارگر
و خریدار و دهقان و خیزان و حروف دیگر بمعنی تصغیر است مثل که و چه
و چه مثل دخترک و پارو و باغچه و ... و اگر چه مفرد بود لکن بمناسبت چه
در اینجا ذکر آمد و حروف دیگر بجهت نسبت است مثل ی و ه و ین
و ینه چون مهری و یک له زرین و پشمینه و حروف بجهت علت است

مثل

مثل که و چه چنانکه گوید: برادر چه مرا انست دوزخست که لنگ نبود و حروف چند
بمعنی لیاقت و سزاواری است مثل وار روا نه چون بزرگوار و شاهانه و مردانه
و حروف چند است که بجهة بیان محافظت اند چون بان و دار و وان مثل نگهبان
و کفش دار و شترداران و حروف چند بمعنی دارا اند است مثل ناک و گین چون
خشمناک و غمگین و گاه گین را مخفف کرده کاف فارسی حذف کنند و غمین
گویند و حروف دیگر بجهة لون است مثل فام و دام و گون و گونه
و چرده و چهره مثل سیه فام و عنبر فام و گلک دام و گندم گون و گلگونه و سیه چرده
و سیاه چهره و حروف چند بجهة بیان مصدر است مثل دن و تن چون گزاردن
و کشتن و حروف چند بجهة بیان حاصل مصدر است مثل آر و ش و که چون
گفتار و کنش و بخشندگی و حروف چند بمعنی ظرف است مثل دان چون
نمکدان و براته در اول کلمه در آید مثل در و اندر چون درخانه و اندر کعبه

و اما حروف مفرده را اشاره بران رفت چند حرفست الف بر دو
قسمت یکی آنکه در اول کلمات در آید و دوم آنکه در غیر اول از آنکه
در اول بر دو قسمت اصلی و وصلی اصلی آن نیز بر دو قسم است جایز الحذف
مثل اشتر و شتر و اشکم و شکم و غیر جایز الحذف مثل اکنام و انبار و وصلی
بجهة ضرورت شعر آید چون ابید و ابیداد و اما آنکه در غیر اول آید چند قسم است
یکی آنکه در ما قبل آخر افعال در آید بجهة دعا مثل خدا رحمت کناد و دوم

انکه بجهة تاکید و علت آید چون ستمش [illegible] دیدم تجربه

افاده تکرار و تعدد است مثل خنده خنده و کش کش و پیشاپیش و سراسر و اما

سراپا و عجبا عجب قیاس بر سراسر است و چهارم بمعنی عطف است چون تکاپو

کنان آید و تکاپو یعنی تک و پو و تک و دو و اما انکه در آخر در آید چند معنی

دارد یکی ندا چون شها و خدایا و دوم الف اخبار و واقع مثل خوشا بحال الی

دیدار در دشمنی دل عمری که گذشت سیوم دعا مثل دشمنت کم باد و حشمت

افزون باد و چهارم در صیغه مشبهه بمعنی فاعل آید چون دانا و بینا و پنجم

الف الحاق مثل فاقا نیا تو سخن نیک در نیا یک نکته کو مثل نشنو

رالکا نیا ششم بمعنی جهة مثل فراخا و پهنا یعنی جهة فراخی و جهة پهنی

هفتم تعظیم مثل حسن فانا و میرزا صدرا یا باء ابجد مفتوحه کمان یای مکسوره

عربی است مثل گدایم برغم [illegible] ریا یا سرکه و گویند و اما

یای امر موربت مثل بخور بگو و گاه بجهة تاکید آید مثل بگفت و بنه قبل از

درور مثل که نه از تو دامن بکمر برزد و بعد از آن [illegible] باشد و گاه معنی

قسم آید چون بکرد کمان تو تا در بست در آخر کلمه ضمیر مؤنث است مثل دربست

جمع آن با الف و نون بستا مثل [illegible] شان ضمیر مفرد غایب است [illegible] دربسته و کشت

مثلیه جمع آن نون و دال است بستند و کشتند دال آنکه تاکید در آخر کلمه ضمیر مفرد غایب است

مثل آمده و زده و جمع آن نون و دال چون آمدند و زدند و دوم تسکین [illegible] معنی و جمله

[illegible] آمده چنین خوردنی [illegible] معنی [illegible] مفرد [illegible] و جمع آن با الف و نون باشد چون

آمده

آمرزش تا قیامت باقی و در آخر بر تعریف چون و شرف سهم مانده و در آخر قسم دیگر

باشد قسم مجوف می شود مثلث کردیم تون مشکوریه و در اول معنی تختی باشد مثلث مثلث

معنی دیگر کوید دارد چند قسم [illegible] معنی دادیت و که به دولت زینه حرف باقی آورم

مثلث که [illegible] دخود و دوم دارد اتمام ثمه مثلث خراب و خورد و خرپش سهم داد

مثل بنیه شاهم مثلث [illegible] ودرد و خورد دکر [illegible] چهارم دارد مجهول ازان

بشایع قسم نهت مثلث ترک [illegible] ریک دوره دیگر [illegible]

[illegible] معنی قرقابت [illegible]

بمعنی تون حمام و تول دتون معنی حیث دتون معنی مهمانیه دیگر کفت چون [illegible]

معنی قرقد [illegible] دیگر معنی آلت اشغال دیگر سمان معنی [illegible] معنی خجالت [illegible]

[illegible] معنی [illegible] دیگر [illegible] معنی [illegible]

معنی رو مان دیگر آت [illegible] دیگر [illegible] گردن کنده دیگر [illegible] معنی [illegible]

اطراف دیگر سس بهم خوردن دلودتن دیگر [illegible] معنی محکت [illegible] تعلقی دیگر

معنی کاه چران دیگر کالی معنی یماج کرد ان معنی [illegible] معنی کرکالی

کوزه معنی [illegible] کوتاه معنی کنج کوشه بستر [illegible] جرج و جرج ترک دیگر

نمه کریان دیگر [illegible] معنی حیف دیگر [illegible] معنی کرمه دلوتر دلوترا دلوتره معنی [illegible]

[illegible] معنی [illegible] دلو [illegible] معنی [illegible]

همان [illegible] دلو کنند دلوه معنی [illegible] معنی [illegible]

چرب و شیرین ترک [illegible] شتر دلو که [illegible] حلاجی [illegible]

بعضی کره یورش کرده بود که در مولنجه مغنی شده رهبور مرد و هبور مرد و هم کس ابتر و هم ساز
رهبر شازده لشگری بهایم رهبول زیاده دور بست و هولک کرد و باری رهبرم بام کی
دیو مه بهانت درنت جمع دریغ حرب کردن گاه که هنر زر تهب امرها هم
داد ! بر مجهول است در لشور شاح خمه گفتری نگو و دو صرح گفت دداد بهبرد فت
ماند و اد در روز و روز رهبر و ماقبل هر که باه بر فرم باشد و دداد عقدوح داد
عظم هست و دهلی باکی بشه دداد استغاث درادرازد هنگ من کنم و باز
نوعی دداد باکی در ری تعیین است هنر دهنر د آ . هنوز چند قسم است کمی اصلی
هنر بی دوره و ابهایا از تعیین تفتوح دو رهاد رکور شو هنگ رسا باسما ترند و ح
دیگ کهنه تشخیص حیری کیری آورند . ثبت دایره و دهنه وربانه ریمی کهنه نسبت هنگ بلام
رو رها ریکا تلفه وسیح دیر کهنه بیان فتحه ماقبل درواف هنگ رقم
ولعنر رو در ۲ رهنگ لاله وفانه دورهاک جنح اینها چند قسم تو هنگ لالها
دفاها دورهاک رهناد و زوف بهره مل تو هنگ تا هم دفار بی
دو تعیین تکاف مل تو هنگ ده تکلف رو بلات با حجمی دوان جنداکم
بست می نست هنگ بهی دوری دمی مسمیه گذشت هنگ رفتی رقم آن مدال ا
هنگ رفلید ریگا اتصاف هنگ بدره جزئه دو مرد مربیست رکا با ابنات
هنگ آنی تامرا چند و نه دوان لباس ریشه با است دورهاک مناده بمور عود هنگ
خورده بی دو ج باد استعداد است هنگ ملال آمده کند و ملال لستی ریکا یاد

[illegible]

گفته مثل دردی که بیرون و کتاب را که شده در عمر بی زحمتی باشد تا شوق در همین حالت میرود
بر هم شده در اول و آخر دو نوع ... در شمار ... که شمار در زبان فارسی شش است
یک ... فرشته که ... و ... در آخر الفاظ در آید مضاف الیه است
و اگر در آخر افعال در آید مفعول مثل ببیند و درست مضاف در زبان فارسی
همه جا مکسور بود جز ش که در مقام اضافه ضمیر مفتوح شود چنانکه کتابش و ...
دویم مثل فرشته و ضمیر مفرد غایب است در آخر الفاظ مضاف الیه و بمعنی او
باشد و در آخر افعال بمعنی مفعول مثل گفتارش و زدنش و سیوم میم است که
برای متکلم وحده است و در آخر الفاظ مضاف الیه است بمعنی من و در آخر افعال
بمعنی مفعول مثل زدم و آمدم و میم در آخر فعل گاهی بمعنی فاعل است
بمعنی من آمدم و بعد از این شماره الف و نون ... نحو جمع نحو مثل اسبان
و زنان و ... و دیگر ... و آمدان و اگر میم برای فاعل
جمعش ما پسته نحو چون آمدیم ... ضمیر ... جمع ... است در
... و دال است مثل ... باشد ... در اسم خبر باشد ...
و در فعل فاعل باشد ضمیر جمع غایب نون و دال است مثل مردانند رفتند
و یا در اسم خبر باشد ... ضمیر متکلم مع الغیر ... میم است مثل ٥
مردانیم رفتیم ... در اسم خبر باشد ... ضمیر ... در
حاضر ... مثل دانائی در ... غایب ... است ... در اسم

هر یک از حروف آن در معنی دلالت دارد و در جملهٔ کلمه معلوم است تا بنده مسلّم
نیز نگذشت و در تکلّم حتم و حد آن است معنی علامتی و از گفتم و اگر چه یاد در جزو کلمه
است به حرف حرکتی با شد همزه هم از ضمیر را کشند چون دانسته
که تا این شش نهضت بسیط حاجت ام و این کلمه بود از قبایل لفظی نیز بعضی
کلمه حروف است بعض اجزاء از دیگر به فلسفه مرکّب چنانچه با بقا
و این اصل و اول در ترکیب است هر کلمه در منطق هم مستقل است در
ترکیب نیز مستقل و جدا با شد از خبر و هر جزو مستقل است ابتدا و هر کلمه
استعمال شود مرکّب شده آورد ترکیب در منطق تمام به بیان
در حروف به کلمه در معنی ترکیب است از آخر اول و این آخر از حروف مرده و هر نیز
باید با این آخر جزء با شد و بعد و نطق شود پس در تشبیه علامت آن علامت بر
هر یک از کلمه از شرایط عمل ترکیب هم شده تا بچند معنی مفرد را آن
برده شود این صورت در ترکیب مستقل حال شاه و آن با یک نظر کل و در صورت
جدا و روشن عنوان است و حاجت نمی‌شود و تا آن را نیز از تعلیم علم نحو معلوم
تا هر ایم مرکب از نحو و الا مفرد است و از نحو و حروف و در این کلمه را سعی
کنند اما کم معنی عمده محض می‌شود و آن در کتاب مسلّم که به هر دو
بمرد و همین و همین بمطلق و ارباب اینها هم پیدا ترکیب شود چرا که
اینها هم منزلهٔ جزو کلمه اند و جدا نوشتن اینها از کلمه نباید همچون مردم
همین کنم

می‌گویند همین را اگر هم معنی‌ها باشد جدا جدا نوشت چنانکه نوشته‌اند زمین

لغت و مردم چنین لغت را می‌بینند [illegible] و در آخر حرف [illegible] می‌شود که [illegible]

[illegible] چنانکه پیش ذکر شد چون [illegible] در کلمه [illegible] [illegible]

[illegible] را [illegible] [illegible] مگر اگر در [illegible] ثانی حرفی باشد [illegible]

باشد [illegible] را [illegible] و در این صورت ترکیب کلمه باشد کلمه

از جمله غلطهای مشهوره یکی هم آن حروف است که بتصدی نوشتن را مبتدی

[illegible] باعث التباس است [illegible] از [illegible] عدم التباس از

مشتبه هم را اگر مبتدی چنین جسم [illegible] نوشته [illegible]

مبتدی [illegible] مشتبه [illegible] اگر مبتدی [illegible] مشتبه

[illegible] حروف و کلمات [illegible] حروف [illegible] مبتدی

[illegible] تشخیص ندارد [illegible] در این صورت التباس است و از [illegible]

کلمات مشتبه [illegible] مردم [illegible] [illegible]

[illegible] حکمت [illegible] اسباب التباس [illegible]

~~[illegible] التباس [illegible]~~

از جمله [illegible] را موقوف دارند [illegible] [illegible]

حروف را [illegible] چون مصطلح شده [illegible]

[illegible] حروف را [illegible] [illegible]

بعدم التباس [illegible]

پس دوائر را کوچک میدهند مثل این تلبیه هر گاه در کلمه حرکات
بسیار جمع شود یا یک در میان حرکات را بلند و کلاه کنند نظیر کار را
کوتاه و یکی را بلند بنویسند مثل تبیین و لبنیتین و همچنین اشباع دوایر را نیز
که در اول کلمه باشند باید کلاه دار باشند و در اول کلمه هم مرکز کلاه دار نیست اگر
بعد مرکزی باشد و از همه مرکزها یا بعضی بلند باشد و اگر جا باشد جایز است
که در اول کلاه باشد بعد بلندی بلند و همچنین کوتاه باشد و آن مرکز درختی البته است
سرکش حرف ف و ر نیست باید کلاه باشد که اگر چه بعد از آن دایره باشد دارد یا
دو مرکز یا بیش از سه تا بعد مرکز و بیش از سه تا بیشتر نباشد بلند نویسند کشیده و دندانه ای
سین و شین که تغییر ندارند مثل تلبیه و اما اصل این خط معروف
در اسلام خط عربی است و همان کوفی بوده و به مرور ایام در خطوط سلاطین عجم و اعراب
تغییر کرده و کاملا تغییرات مختلف پیدا کرده و وجه مناسبت این اسم را
نمیدانم و شاید املای آن کوفی باشد چنین نقل است در اوایل ظهور [illegible] تا
بعد خلیفه که کسی [illegible] خط رقاع آمد بعد از آن نسخ پیدا شد
و از نسخ کرده بعد که به جهت خوش نویسی تعلیق ساخت که نسخ تعلیق آمد
بعد از آنکه به قاعده در خط آمد بعد شکسته پیدا شده بعد شکسته
از نسخ تعلیق پیدا شده و فارسی و خط عربی است و خط عجم اسم هجا حروف
حروف عربی است ۵ [illegible] زبان حروف است اما در زبان عرب اینها

پ و چ و ژ و گ باشد یکی نداشتند برای همین شکل حروف فرنگی الحرف را
بر وجه شبیه نقاط آنها زیاده کرده که به عدم الالتباس و کاف بسی بعضی نیز نقطه
گذارده در زیر بعضی فتحه گذاشته باشد بر کشش آن گذارند که رفع اشتباه و خطا برای
سر نقطه آن باشد، با یک نقطه داشت اگر دو نقطه در زیر میگذارند هر کدام آن
شبیه با مثلث لهذا بر گردید، با جیم یک نقطه داشت و در زیر تا ابراهیم افزوده
اند مقابله بر پ و همچنین ژ و گاف و الا چه و ژ را دو نقطه کاف بوده که
یک نقطه چرا که رفع اشتباه می شد پس در این زمانها منسوخ شده است مثلا
کاف و های اگر مردم است بکنند رفع الالتباس، با آنکه اینها در حروف جمع
و عدم الالتباس است و بهترین خطوط حروف است و بسیار خوانند و خواند اشتباه در
حروف و کلمات آن باشد پس مفرد بکنند نه بعض حروف و بنیاد دری
و در اینها حسن و دهشت عین اطلاق آن شود تا بعضی نشود که محجب در زیر
نگشته پس سر کن و حسن به هر حرف هر حرف مرکز ها و وضع کن و بالنیه
و جمله گذاری و نقطه هر حرف را در یک حدود و نکات گذاری از
حروف اسامی در آن و جمله و معلومات بدلها آنکه در وضع کن و اگر کلمه
غیر متعارف یا از نقش دیگر کلمه در کتب جدا داری آنکه در وضع نیز بیش
و از اعراب کن که درست معلوم شود و آنکه مردم به نقطه و به اعراب
میخوانند حسن مردم است نه آنکه در خط ضرورت و اگر کلمه است

چون نوشتن دوری بعیر آن مشتبه نشود با اعرابی یا علامتی رفع التباس کنند
بکن مثل لالهها و ناحیها و جاحیها که مشتبه بجمع لاله و نام و جام نمی‌شود
و مراد لاله و نامه و جامه است پس کسره و زیر لام و میم نگذارند رفع
اشتباه شود چنین لالهها و جاحیها و اگر از کلمه حرفی حذف شده باشد
که دلالت بران علامتی ضروریست مثل زنگان و خفتگان که
بکلمه دلالت بر محذوف ضروریست اگر التباس باشد و همچنین در مثل
گرازدی و آماست زیرا التباسی لازم نمی‌آید و خلاصی نمیخواهد و اما
در کلمه مشتبه شود اگر با هم کسر سابق جا باشد و او گذارند صواب.
است و اگر کلماتی چند با تقدم کلمه از حروف منفصله اتفاق افتد
از پی هم درمیان هر دو کلمه نشان ضروریست مثل دارو درج و داد و راب
ورد و همچنین اگر حروف نوشته شود مثل دال و ذال و راء
و زاء و واو و همانند اینها با یک علامت فصلی قرار دهند چنانچه در
هر جا که اشتباهی لازم آید باید رفع اشتباه کرد اینست و اگر
با تشدیدی باشد هر از کلمه و آخر آنها باشد با را نمی‌نویسند در همزه.
گذارند مثل کلمه کفتم بحذف الف و در زبان فارسی بسهولت همزه حذف
تنبیه بدانکه ضمایر متصل را باید منفصل بکلمه ثانی نوشت خواه اسم باشد
و خواه فعل باشد مانند ایستاده‌ایش و ایم و زدنت و ردنش و دردم

بعجلتی جمع ۱۴۲

و همچنین جمع ها نیز اگر ضمیر متصل باشد باید متصل نوشت مثل
اسبها در اسب تر و اسب کی کتبه مطابقه با مخلوق و علامت جمع را
نیز باید متصل نوشت و آن بر دو قسم است جمع های الرح و آن با الف
و نون باشد یا با الف مثل ناظران و شاهها و اسپان و اسبها
و غیرهای الرح و عضای الرح را با الف مذکر مثل سنگها
و سرادها و کاه و بر خلاف قیاس و قاعده مذکر با مذکور
ختان و اگر در آخر اسم ها باشد در های الرح بکاف فارسی بدل
کنند مثل رفتگان و بستگان و تشنگان و بهتا خلاف علامت جمع را
باید متصل نوشت بکلمه سابق و اگر در کلمه سابق یا باشد در غیر های
الرح آن را حذف کنند و اکتفا بهمان یا جمع کنند و حرف
ماقبل و مفتوح کنند مثل دلتها و ناقتها و جاقتها و در این صورت
اعراب از لوازم است و شتبه ملفوظ جمع دل و بام و جام تلفظ
چنانکه گذشت و کلمه ای که آخر آن ها باشد چون نکره و جمع ملحق یا بیاورند
تنوین بهمزه اکتفا کنند و در حالت اضافه و توصیف نیز همزه زنند
مثل خانه و دیم و خانه زیبه و خانهٔ نیکو و لکن در اضافه و توصیف همزه را
منعکس باید کنند و در زمان قرن بر مضاف را کسره دهند اگر مقدم
باشد بر مضاف الیه و اگر موخر باشد یاکی کنند چون غلام کیهان

نیمان تحدی و اعراب در زبان فارسی نیست مگر در حروف که از کثرت
ظاهر است و در حروف عربیه که اکثر هم در حروف هم معلوم است زیر و زبر و آید و شد
و همینا جمیع موارد کلمات زبان فارسی که شکسته املای آنها را صحیح بیرون
بدان ای فرزند گرامی که تحریر صحیح کار هر حرفی نویس و کاتب
نیست چنانکه تقریر صحیح کار هر صاحب زبان نیست و چنانکه هر کلام
منثور بلیغ تحریر هم نیکو می‌شود و بعضی از آن خوب هم نیست منثور و چنانکه
زبان فصیح و بلیغ منثور تحریر را فصیح و بلیغ می‌شود چنانکه کلام را که از
دهان درآید آتش رو دشمن کند و همان کلام را خوش و نیکو گفته آتش
همین را تحریر آتش را آتش کند و همان کلام را آتش خود سرد می‌کند
نمونه تحریر بلیغ تقریر است پس باید در این امر بسیار کوشش کرد و هر مرحله
چیزنویسی را ملاحظه کرد و هم کلمات بد و جمله‌ها مناسب در آن نیاید و غلط‌ها
داشته باشد لهذا چند در تعلیم الکتابت رسته کرده‌ایم که آن را در اینجا است فارسی
می‌نویسیم تا آنانکه به عربیت ندارند از آن بهره برداشته باشند پس شروع می‌کنیم جمیعاً
به عنوان خاتمه کتاب تحریر در می‌آوردم تا نفع آن عموم را شامل شاید به نوشته‌ها
و دیگر بعضی صفحات نویسندگان را دانستن آن لازم است و آنها را در اینجا
در بر می‌کنیم و کتاب را به آن ختم می‌نماییم بدان ای فرزند هر نوشته و هر مکتوب نویسندگان
است بلیغ‌ترین و بلیغ‌تر است از آنانکه از آن ستایش می‌کنند چیزی چند

۱ جمادی

از کلام برآن هادی نشود همان چیزها از گفتار زبان سرزد است و نوشته در
بسیاری از جاها مؤثرتر است از گفتار زیرا که گوش در شنوائی دقائق و لحن آن
تدبر نمیکند و تفکر کردن در رجوع نمودن به مکرر نمیتواند پس از این جهت در فهم
نوشته در دل او تاثیر میشاید بیش از آنچه می‌شنود و از آن در میگذرد
یا به شتاب آن التفات نمیکند و چه بسا از فراموشیش میشاید بسی عبارات نوشته
و نوشته در دلهای کارگر بیشتر از عبارات چه بسیار است به زبان در دلها
بی اثر و محو می‌شود و نوشته همیشه آن بلکه روح بخشش در خاطر بسیار است از مکتوب
و مفاد آن تقریر است پس ای فرزند نوشته فصیح تر باشد چراکه از راه اعتدال
و عقل و اعتبار و سیاق و بیان تر و حسب و ادب و کیاست و رویت و حکمت
و عبادت نور جمیع آنچه در ظاهر تو دانکه جهت هویدا باطن او نموده است
و چه بسیار جراحات را که دشمنی ببرد به واسطه نوشته در اصلاحات نماید
بسیار دشمنی را که دوستی شود به نوشته چه کرده است در بسیاری از مجرا است
فرزند زیرا که هر کلمه نوشته جا بها را آبادان نمود و بسیار خراب کرد و بی توان
هر کلمه در میان لشکر و طائفه است نوشته الفاظ دشمنی نکند و قتل و اسیر
نکرد و همچنین می‌توان در میان جمعی دشمن باشند به کلمه نوشته اصلاح نمود
پس لازم است که بجز از این عظیم تر است و از نسخه از آن ذکر کنم تا اثر بالاتر از آن ظاهر گردد
چند کس از آنکه نوشته اعتنا نکند و از آن رجوع نکند میباد ماده
و نوشته‌ها در حد شدت خشم و همچنین غلبه شهوت و در خطر دارد

از خواب ناشکیبی و ترک طعام خوردن و ناامیدان منتسب شده باشد دیگر هم اگر در صفات
غضب زشتی بیابد که گفتارهای شنیع نغزی ناید پس چیزی هست خوابهای زشت
و اگر از خشم خود فرود آمدی و خویش را آرام گرفت با تمکن چیزها راضی نشوی و اگر در
غلبه شهوت نگاشتی بیابد که چیزی چند از آرزوها و مزاجها مناسب و ملایم باشد
مطلوبی و در غیر آن نیست تا بدانها راضی نشوی و اگر در حالت لهو دل است طبع
نگاشتی چنین مایل را در انجمن بسطالت و اماتی لهو نیز پس در هیچ جا دروغ احوال
در آنکه ممکن و اگر اضطرارا نگاشتی زرشته در کو همچو نگاه دار تا وقت استفاقت
و احوال او وقت رجوع کن اگر نظرت منتفی است آن آباد در آبادی هست و اندک تغییر کرده
و اگر در صفت تغییر آخر نباشد زرشته را یک جا دیدی غیر از خود ده دیگر آنها در صلاح
کنند دراز که در تشریف کوتاه دستا زد و هم آنها را در کار تجربه بیافت و آنها سو
بعد از سالهای دراز و صدها تجارب باهم پس اکنون با در این مقا در پر تو بینش تو تعلیم
نوروز را بنها گاهی یا حکیم پس به هزار هشیاری در کجا و داغ نیز
واقع نشوی و بیشتر بفرزند از مزاج کلیک در رشته نگاه داشتن رنگهای تو
در مجالس بعد از استعداد مجلس و استعداد اهل مجلس اتفاق می افتد و مربع
نقد هر تحقیق پس چیزی میزبان در شب نظر می آید و اما هر ابلها که دفتر حسابها
نوریه و استعداد حقیقت چرا که شاید در صحبتی باشد با هم دیگری با دریسه
باشند باری است و همچنان که باشد اهل بر روح تو نسبت با مطلع شود
با زبانهای دیگر داده بیشتر روحی تر را البته هیچ می نگارد و در شعر میداد دستیاری
کی

کسانی اند که در مرحله حرف زدن با تحقیق یا بی فکری هر چیزی مطلب مهمی را بگویند
برای مطلع شدن حریفش در عوض تکلیف به مطلب مهم میپردازد و یکی دیگر در آن
حال به بینید آن سخن را از نو بشنود زیرا که شاید مرحله ما در برسد
اگر دیگر نوبت مطلع شود پس اینها از این جهت باشند و حالت عرضه
در سخن حاضرین هم سعدی گاه از برای آن سخن گفته است یکی آنکه چندان
صحیح نمی آید همچنانکه در مراحل ذکر کردیم و اما در مرحله چنین نیست اگر
با بسته و نوشته دستی یا در بسته و آن فقره مقتضی نیست و تا اینکه رسیدن
مرحله تا چیزی رفتند و صاحب مرحله اقدام بعد از چرا ای گفته است
و بعد از آن دیگر حرفش را بگیر که با وجود معذرت خواستن حرف
زدنش را گوش دهید یا شاید آنها را در گوشه مانده است تا اینکه
نگاهش در حرف زدن بگیرد از برای تو معلوم شود و از حرف زدن هم مطلب
او را و آن سخن صحیح را باید شنید در این صورت داشته باشی
یا با بسته و اگر هم نوشته شد در زدن آنها هم دارد و در یک کلمه اعتماد نا قرار
میدهد و دو دله و بعد از آن چیزی را نمی دانند و محبت و ترتیب
سبب این است و گفتار هم بهانه حضور است چونکه خود هم آنچه چیز
و چه شر باشد عرضش خواهد بود در این نوشته مرا ترا و عهد دوست تو
حفظ می شود یکی بهتر چه چیزی در این اندیشه و نوشته شده تا است

پس چیزی را از آنکه نداری در آن مگذار، و چیزی را که گواهی بر آن نداری در آن حکایت
مکن. و هم از آن بپرهیز که نوشته چیزیست ثابت و باقی، و سخن آواییست زود برطرف
می‌شود. و مردم عاقلانه به نوشته دارند بیش از سخن ارزش. پس هر کسی را که در آن نامه می‌نگری
حق ادب او را چنانکه شاید منظور دار، اگر چه آن کس غیر شخصی باشد که نوشته‌ها به نوشته
شده است، که تا باشد که آن کس بر این کاغذ آگاه شود و ببیند که حق ادب او را
منظور نداشته‌ای و از این رنجیده و دلگیر شود و چیزی در دلش بماند، اگر به خوشی مرا نشناسد باشی.
پس هر کسی را که در کاغذ خود نام می‌بری کاغذ تمام کن حق ادب او را رعایت
کن. زیرا که بزرگ کسی است که مردم را بزرگ شمارد، و کوچک کسی است که پا را
گرامی دارد. و هم از آن بپرهیز که هر کسی را در دوستی مقداریست در عزت. پس اگر
بحق او وفا کنی از تو سپاس‌گزار خواهد شد و خوشنود خواهد بود، و اگر او را از مرتبه‌اش فروتر
خورسند نمی‌شود و به جهت خوشنودی خود از فراخی، و اگر او را از پایه‌اش بالاتر بردی
گمان می‌کند که او را مسخره و دست‌انداز کرده‌ای، اگر او را به همین نزد آوری اگر چه آدمی
باشد غمگین می‌شود و با تو به عداوت نهان پس از آن در حق هر کسی دارای
بحق او وفا کن و منزلت او را که در مقدار کسی مراتب نمایی اگر چه اندک به بسیار
رنجیده می‌شود. و هم از آن بپرهیز که هم از گفتهای دنیا را نیز گرفتم و چیزی چند از بلاد
دنیا را دیده‌ام و با مردم بسیار معاشرت نموده‌ام
و بسیار تجربه کرده‌ام. پس از آن هر کسی خوب دیده‌ام و دیده‌ام که اوقات
میکند

مگویند هر که ریاضت میکند در هر دو هر گاه موافق مقصد و مرتاض حقیقی هر دو
باشد و اگر آن کار مخالف هوای او باشد اطاعت نمی‌نماید و نشده‌ای نمیتواند عذر
میخواهد و اگر از عذر خواستن هم در ماند التماس میکند نشانه از ارکون او
برادری و پسندیدگی نفس بهمت میخواهد اگر چه کوشیده و اشتها باشد و اگر مانع
تا از خواهش خود در گذری و اگر با خواهش ایشان در جمیع امور خود موافق
شدی می‌بینی در همه آن کار انقیاد نمی‌توانند و نافرمانی نمی‌نمایند و نفرمان گویند
پیش دستی میکنند پس اگر این چنین شد و در آنچه مخالف میل ایشان است اینکه نزد
اطاعت نمی‌نمایند پس چون او باشد نزد هر یکی کمتری نزد میل ایشان است از آن
چه نفع برو میرسد که استنکاف از خدمت ایشان نماید و در آن چه ایشان کرده‌است میراث
پس هر گاه دیگری نوشته منکر آن گردی این صورت است و به دلیل دیگر نیست باید
که آن خواهش مخالف هوای او است پس در این گردن او نه مرده گفت به کند
پس در ... آن خواهش را بکن و اگر از رفتن مضطر شدی آن امر را برادت
بکن و از برای او در مخالفت ۷ نماید و البته مخالفت خواهد کرد حتی نباشد
معصیان نمی‌نماید تا بهم فیما بین یکباره نمود و کمال در او بجای خود گذارد
دوستی برای وی و هر گاه نگذاری شرمسار گرد و ... اگر ... مخالفت کرد
با ایشان اگر چه شرم کند مخالفت ... نکرده دارد و با ... است ... آن را
موافق هوای او است پس با ... اشاره از ... نمی‌شود که در آن کار ...

[illegible]

معتقد کند که این آینده و هوش عقلی است و در اوست تمامی حکما برای کار
بشود از ادخالات گشتن باشد که از او سؤال کنی یا او را بشری یا یا او را از کسی در او درخواهد
پس هیچیک از اینها حسابی نیست و او به اینها همه این کارها را میکند با آنکه آن ادراک
از جمله است پس او در میان این جور مالی است و ذکر شد و تو را در این صورت
ارکان سفر را بست پس میوه ارکان سفر است که در سینه تا این کار است

در رسم موضع

پس در این مقام کسی که اشارتی ارکان دیگری و مطلب تو را که عقاید در
مدار ... کون و در این دستور ... گذشت قرار داد و گندم را احمد ... باد
خود کن زیرا که معیان گذشته است پس ... کسی شد ... کسی شد هم
... خود ... دیر و حال آنکه ... شد ... میباشد و معیان
گشته کار شد و ... میباشد پس اگر کسی ... کسی شد ... گو ... است
... آن که عالم دنیا تغیر لقمه ... و ... دنیا ... کردار غالب شده و اعتقاد
بسیاری از انصار دنیا ... نی ... دنیا اختلاف میکنند ... شد

دارد

چندین مرتبه تجربه کنم لیکن آنکه گشت ... تمام تو را چیزی خبر میدهد که
آن بروز میکند و معلوم میشود از آن حکایت ... مشتبه شده بود پس چون امر
چنین شد ... یقینیات ... رسید ... نویس و جمیع ... شد
... نویس و ... از ... شد ... جمیع ... نویس
برای ... که ... اگر ... داده ... نویس و چیزی شد باشد

بادار

روایت مکن زیرا که اکثر اخبار روزگار دروغ شده است و مراد از فرزندم [illegible]

مردم این است هر دروغی که بود خبر میدهند و وزر و به گردن [illegible] آورده خبر آوردم

و هر خبر میگویند همین نفر دیده مگر اگر خبر را نفر دیگر هم بدهد پس هر روزی [illegible] دیدن

خود را از عکس دیدن ایشان فرار ده پس هر روزی را خبرنویس و مصدر [illegible] بنویس

روده را [illegible] باعث و را مبهم بنویس بارها ثبت [illegible] و بارها در روزی [illegible]

زیرا که کمتر دقیق است و هیچ تحدید دل معدود نباشد و با شعر درست دروغ [illegible]

و مبالغه مکن از روی فرز بمدح کسی در نوشته خود و نه در قدح کسی و اگر مدح کردی مختار

کن به بعضی از آنکه در حق کسی او ظاهر است و اگر قدح لازم آید که در حق یک نفر در بدی شد

قدح کن پس ظلم را دم تجیب قدح کن نه بطریق گمان و ابدا عیب و بالتمامی یک

مرادم صاحب نسب از آنها استنکاف کنند لیکن باشد با آنکه در او است قدح

دروغ خواهد بود و خود مقصود ظاهر حرام بیند با شما و اگر او را قدح

کردی با آنکه در او است پس قدح کن بجزئی در نوع دلالت و فسق و [illegible]

اتفاق مرافعه مثل مرض کوری و لنگی و برص و غیر از اینها بلکه قدح کن تمام لقب

صادر رسول صلی الله علیه و آله و ائمه را آنکه ذاتی باشند نه مستور که کسی آنرا

تصدیق نکند و کسی که در مراسله غیبت مکن و تهمت منما و [illegible] و از آن قدر

همکاران به بنویس و هرگز مراسله را طولانی منویس و آنچه اگر محقق [illegible] شده

و توقع مکن از فرزند سلاطین و حکام شد و هرگز را [illegible] نقبه مسکن به گاه اسم

انها در تیزینه نبرد، شود و باید که اگر احرف مرد با انها ننویسی زیرا که … اند و بعد از آن نوشته
مرتب انهائی افتد پس از … کلام بشکند و اگر خدای عزوجل را ذکر کنی بسم الله تبارک و تعالی را تعظیم کنی
و بزرگ بنمائی کلمات تعظیم او را و اسم نبی و نام آن در برمنویسی و اگر ذکر نمائی محمد و آل محمد علیهم
با انبیا و اولیا ع ختم نما و آله و علیهم الصلوة و السلام را پس سلام و صلوة بر ایشان … در حرف
منویسی چنانکه بزرگی و کرامشان … از رتبت ما ورا بزرگی و غیر آن تعظیم نما و سزاوار است
در جمیع نوشته‌ای تو رتبت ایشان … پس … جدا است تشریح … محروم یا … آسمان
و اگر … اسمهای … در … انها را بات وهی
پاک مکن … بلکه در گرد انها دایره … قلم کرده باشی و میان
انها و سایر کلمات تفریق شده باشد یا … از انها … قوس رسم کن
اگر ناچار بزنی و الا قرار … عوض … بنگر … در ابتدای
بسم الله الرحمن الرحیم را منویسی … زیرا … آنچه خود از خبر ایشان
خبر ده … و اگر کلمه را سهوا مکرر کردی … را خط بزن
زیرا که غلط … است و اگر کلمه مکرر در آخر سطر یا اول سطر آخر واقع شد از اول در
آخر سطر است غلط بزن زیرا که … است اگر ناچار … و الا …
عوض کنی … و اگر کلمه را … زدی … مشتبه نشود و اگر کلمه
یا عبارت غلطی نوشتی … سیاه کنی تا …
نشود یا … محو کن … گوشه … زده در …

بسیار قبیح است پس این مشابهت را ترک کن و یکی بگو بنویس همینی [illegible] فقره الثانی

ما بین سطور را در شبه بسیار قبیح است و در میان سطور از حاشیه تحشی کردن است و اگر هم

نوشتن و چیز دیگر مشتبه می‌شود و در [illegible] رقعه‌ها [illegible] گذاردن [illegible] داخل کرده

[illegible] شود و کشش کن نهایت کشش کلمه [illegible] یا مشتبه تغییر شود در نوشته

واقع شود چرا که بهترین مضبوط آن است [illegible] شود در تمام کتاب قبیح است

[illegible] حروف و کلمات نوشته شود در نوشته [illegible] قبیح است

و [illegible] در نهایت [illegible] بنویسند [illegible] خوانده می‌شود و [illegible] در هر

کلمه [illegible] تا میشود که عبارات که مراد تو است خوانده شود [illegible] اگر معنی [illegible] باشد

بر خلاف [illegible] نوشته بنویس و هیچ نقطه را ترک مکن که نقطه‌ها در تمام باشند

[illegible] و هیچ اعراب را در [illegible] حروف [illegible] در ابتدای

بنویس [illegible] خط بالای [illegible] رسم کن [illegible] هر حرف را [illegible] واو را [illegible] خود

[illegible] کلمه را ترکیب کن در مواضع مقدم داشتیم و [illegible] کلمه [illegible] ترکیب [illegible]

و [illegible] چیزی ضم نمی‌شود چیزی را ضم کن و آن این‌ها است ا و د و ذ

و ر و ز و ژ و لا زیرا که اینها ضم به حروف نمی‌شود و حروف با اینها ضم می‌شود

و در این زمان‌ها متعارف شده است [illegible] نوشته را [illegible] بزرگ [illegible] نوشته

می‌شود بزرگ کنند و تکلف از این قاعده ممکن نیست پس [illegible] هر کس [illegible]

کاغذ ادا کن و در این حکایت نیست [illegible] کتاب [illegible] دیگر [illegible] می‌نویسند [illegible] دست

بکنه همچنانکه معلوم است در همین کاغذی که از برای بزرگان مجرد پسر چلیپا مینویسی دیگر طور

از ابتدا رشک هم مینویسی و قلم ان را ابتدا خفیف میگردان و همه کردن کاغذ را و امکدار

چرا که این از کرامت نامه است و تعلیم مکتوب الیه در همینی هرگاه انگیزه باد مراسله لکار

شده که بر ته ده جزائش بر تو لازم و الله چسبانیدن سر مراسله را که یکی در ان

درو مرقوم ده از برای هر نوشته امور است و نقطه ها اما اصول کلی آن ملاحظه است

هر کاه داعی بر نوشتن شده ولا فضول انما است هر حرفات پس واجب است امراست

درست تو در تصریح اصول جهته باشد دوام نمودن انها دیگر راه ساختن انها بعبارت

مختلف و در فصول بکنی چیزی که لازم است اجره ارکی و اگر در نوشته صورت شبهات

با ملاحظه نوشتن و ممکن است که ان را تغییر دهد و انرا تصحیح کنی به قدر کافی

و یا که خود گوش عکس باشد و تغییر نموده و اد مکرر نباده کرد انشاءالله ان مراسله

نامکرر عبارت بر تغییر ال سمایه وان را معتبد کنی بقیدی چند و انچه از وقت

و مکان و عدد و وزن لازم است و جمیع انکه در انها شک متصور واقع میشود

همه را معین کنی در مجرد نوشتن تا دیده تقلیل باشکه در همه اینها کفایت ام

تکلم میکنند و لکن شرح اینها را بجهت تذکر تو در نزد برادران نوشتم و اگر باکره کرده

زنهم و کلا تا دیده کدام عمل کنی امید دارم و نقصیر بر تو دارد و نباید و کسی

بر تو از نوشته ان شاء الله عیب نگیرد و اگر خواستی بکسی در صحبت خود مراسله بنویسی

و ان صحبت را ادا کند در عنوان مراسله این فقره را بنویس و لیک ما یلی به قلم [illegible]

[illegible]

نوشته باشد و فقره این آیه ان الله مع الصابرین الحج مما یکرهون
والرزق من حیث لا یحتسبون جعلنا الله وایاکم من الذین لا خوف علیهم ولا هم
یحزنون والله اراد لهم یفعل و بدان ای فرزند که از برای تو پروردگار است و دقایق لوازمات
وخلق جمیع خلق و همه انبیا و مرسلین وادر اسماء و صفتها که آنست مخصوص و معروف
و کلام پیغمبر است صلی الله علیه وآله و دوست سید انام است و بهترین مخلوقات و از برای
آن بزرگوار صفتها است معروف و القابها است که مخصوص آن حضرت است و یکی مشهور
ائمه است و بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله افضل خلقند و آن را القابها است و
صفتها است مشهور و اولیا چند بعد و بعد از ایشان در مرتبه شریف در مرتبه دیگر
دیگر است و هر طبقه را القاب و صفات وارد است و مبادا ابدا
پیغمبر خود را صلی الله علیه وآله با کبریای پروردگار و صفتهای مخصوص به حق جل جلاله
ذکر کنی پس اگر چنانچه کسی دیگر مثل و الفاظ در تعظیم پروردگار تو از برای او ذکر کرده
باشد اگرچه از جهت وضع لغوی ذکر این الفاظ از برای غیر خدا جایز باشد ولکن از
تعظیم پروردگار که مخصوص است بغیر از آنکه مقرر شده است الفاظی مخصوص پس اگر اینها را از برای
غیر خدا قرار دادی که در تعظیم پروردگار جل جلاله شرک کنی یا در را بحق برابر
کرده و هر قسم خطابات پس خدا جل جلاله را با اسما و صفات و در حسب
تعظیم او مخصوص گردان حتی در این کلمه والان پروردگار خود را بان تعظیم
کردم و گفتم جل جلاله پس این کلمه را از برای پیغمبر خود صلی الله علیه وآله ذکر

کنی و الا شرک بعبادت رب است و خدا و خلق را ابدا مساوی مکن و معاذ و معاذ که ائمه خود را

سلام الله علیهم را ذکر الله یا و مخصوص پیغمبر است صلی الله و تعلیم حمل صلی الله علیه و آله   با سرها

این معروف است زیرا که ایشان عبید محمد صلی الله علیه و آله و ذریت او هستند پس سلطان

و ذریت را ابدا مساوی مکن و ائمه سلام الله علیهم اجمعین با من فقرد و تو عزیز شوند بلکه از پیغمبر

صلی الله علیه و آله حیا می‌کنند هرگاه آن بزرگوار ... و مثال اگر فرزند را بالقاب

سلطان ملقب ساخته به بینی آیا ملازم و تنبیه در حضور سلطان فعلت را راضی میشود و اورا   انسان

مانند تعظیم سلطان تعظیم کنی و او را بالقاب سلطان که مانند شاه بلکه با پادشاه ارش

دهی البته سیر و دار تو را برابر آمده و در نزد سلطان عذر کوله پس پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله

با خدای خود جل جلاله مساوی مکن و همچنین پیغمبر خود صلی الله علیه و آله و عترت و خلفای

ان او را مساوی مکن و معاذ معاذ معاذ و خلفای او و دوستان او را با اسمهای آن بزرگوار

نام مبر و ایشان را بالقاب ائمه سلام الله علیهم که ایشان داده‌اند ایشان را مخوان و ادب

ائمه علیهم السلام که او را ... برابر مکن و ایشان را در کوه سادات ایشان با این

واسطه شرمسار مکن روز ... و مثل ... و نجیب خلق بالاتر را ارادت و اخلاص

موجب فقرات ادعیه و زیارات را ... می‌نویسند و ... حیا می‌کنند

و در اسمها خدا الاه مگوید و در چند که او مشرک میشوند بچیزی که از نفوس ... شنیده

میشود و ... هم میرزد پس اگر ... تو ... شوم ... حقیقت ... اگر گفته شود

که این است ... ائمه سلام الله علیهم مینویس ... نوشتم ... سلام الله علیه

الخ

مخفف منویس مثلاً در برای هیچ یک از ائمه اکبر را مخفف پیغمبرست صلی الله علیه و آله چنین
کلمه ۷ حضرت صادق صلی الله علیه و آله مخفف منویس زیرا این کلمه مخصوص پیغمبر شده است مثلا
صلی الله علیه و آله را در برای پیغمبر صلی الله علیه و آله اسمهای ضمیر و صفات و تعظیم مرجوح
عظیمه شده منویس حتی این کلمه را که نوشتم در زیر حضرت حجت عجل الله فرجه منویس زیرا که
این کلمه مخصوص معنای سی شده است و این ادب است هر کس رعایت
آنها را نمیکند بکسر مردب شده است و در سر کار اهانت خود را جلال
و کلمه در تربیت نیافته لذا اهانت بزرگ کرده لذا دینها را کما ینبغی
داده نشد کوران خطا میکنند و اگر نوشتی قال رسول الله یا قال الامام علیه السلام
لام را مد ببره تا میان قول پیغمبر و غیر آن فرق گذارده شود و اگر نوشتی عن
الصادق علیه السلام قال قال رسول الله پس لام را در قول رسول الله صلی الله
علیه و آله مد دارد فقط حضرت صادق سلام الله بمد ببره پس دقت در این مرتبه
باهم باشند آنها را مساوی مکن و اگر نوشتی عن النبی صلی الله علیه و آله قال
قال الله جل جلاله پس لام را در قول خدا جل جلاله بدون قول پیغمبر
صلی الله علیه و آله مد ببره زیرا که پیغمبر در نزد خدا مخصوص است و از برای او در نزد خود نور
پروردگار او ظهوری است همچنین اگر نوشتی عن زراره مثلا قال الصادق
علیه السلام لام را در قول صادق علیه السلام بدون قول زراره مد ببره و همچنین
هر یک را در القاب و رسم کتابت تعظیم کن در حق هر یک از ایشان ادا کن

منویس
از نوشتن او ملول
پیغمبر
قال الله

۱۹ و اگر در نوشته خود پدر و پسر را اسم بردی پسر را بعد پدر تعظیم مکن زیرا که این تو دیگر
پدر است و اگر میان آنها را تفریق کردی حق هر یک از ایشان ادا کن و او نیست
عیب ندارد که او را مانند پدرش تعظیم کنی زیرا که این تعظیم پدر او است
همچنین اگر اسم سلطان و وزیر یا عالم و شاگرد او را با هم نوشتی داخل هر یک از اینها بلا تعریف
نکنی اگر حق هر یک را ادا کنی عیب ندارد و غرض این است هر [illegible] بزرگ
شد بجهت ظهور بزرگ پنهان میشود و در کنار بزرگ او کوچک میشود که از آن
اگر پنهان باشد و بدان ای فرزند که ما عید برای خود صاحب الامر و الزمان محمد بن
حسن میدانیم و او است ولی الامر و تمام امور در دست آن بزرگوار است و حکم امر او است
پس میخواهم در این رساله یادگاری ذکر اسم شریف آن بزرگوار به تقریبی در آن ذکر کنم تا اهل
بیت آن بزرگوار شناخته شوی و بدانی که تو بنده و نوکران بزرگواری و منقلب در خدمت
آن حضرت و امر و نهی او هستی و دعای دوام دولت و تعجیل در فرج او را بنویس زیرا که در فرج
و فرج او عجل الله فرجه فرج عالم است بجهت آنکه اشیا زیان که میشوند بسلاطین نسبت بسلاطین خود
چنین میکنند و ختم کتاب بنام همایون آن سرور باشد که بهترین ختام است و در آنچه ذکر شد کفایت
و بلاغ است پس کتاب را همین جا ختم میکنیم و تمام شد رساله در عشر اول ماه محرم الحرام
سنه هزار و دویست و شصت ... و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم
اجمعین الی یوم الدین

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وسلام على عباده

الذين اصطفى وبعد فقد اجاز الاخ في الله الآقا

[illegible] ما اجازه السيد الاستاذ ادام الله ظله على رؤس

العباد بما بذل القلم اجزت لجنابه اعلى الله شأنه ان يروي عني جميع عن مشايخي

الا ان ذكر لهم جميع مقروآتي ومسموعاتي ومؤلفاتي وكلما صح لي روايته وجازت لي اجازته

يجمع اجازات التي من كتب الاسناد الى العلم الانوار والادعية والاذكار والخطب والمواعظ العلماء الابرار

ولاسيما الكتب الاربعة التي عليها المدار في هذه الاعصار [illegible] [illegible] الشمس في رابعة النهار للمجتهد

النافع الاخرار(؟) الكافي والفقيه والاستبصار والتهذيب والجوامع لبيان الاخبار للمجد

اللّٰه ومن الوافي والوسائل والبحار وما يرما صنفه الفقهاء الاعلام علماً الحق

والعام ما يتعلق بفنون العلوم الربيعية واصناف المعارف الحكمية والعلوم الرحيم

من العقلية والنقلية والادبية والكلامية والرجالية المنطقية واللغوية وغيرها على ما

ذكرت مفصلاً في الاجازات المطولة فاني اروي جميعها سماعاً او قراءة او اجازة

عن اعلام ومشايخنا [illegible] العظام وعلمائنا الاعلام واساتيدنا العظام

ومنهم اموتي الدار وتاج الفخر وعلامة العصر ووحيد الدهر موضع

الحقيقة والطريقة محيي الشريعة على الحق الحكيم

الربانية والعارف السبحاني الفرد الاوحد

ليس له ثان الاعلم الامجد

والفرد الاوحد

علم العلماء وقدوة الفقهاء المضيع لمبتدعات الاشراقيين والمخرب لقواعد
الشياطين المبطل لمخترعات الصوفية الملحدين الناصر للمذهب والدين المبين
للشريعة خاتم النبيين عليه وآله الصلوات ابد الابدين افقه الفقهاء و
المجتهدين زين المؤمنين المحسنين عماد الملة والدين مولينا واستادنا ومن
اليه في العلوم الحقة استنادنا الشيخ احمد ابن الشيخ زين الدين الاحسائي
اعلى الله مقامه ورفع في الدارين اعلامه ومنهم الشيخ الاعظم والعماد الاقوم
قدوة الاعلام العلماء علامة العلامة موسى بن الكبير
الانام وعلم الاعلام الكرام وعلامة الفاضل الفاضل ينبغي الشيخ ومنهم العلامة ومنهم العالم
وصنو الفضلاء الكاملين والفاضل الحلي والحلي وطود راسخ نعلم العلامة الاوثق ومنهم بانار
الاعلام العالم الكامل المؤيد بلطف الله الجلي ينبغي قدس الله نفسه وطود النظر الاوثق وناشر
مصره وفريد دهره الشيخ جعفر النجفي قدس الله نفسه وما الت ازمة الفضل بالنظر الاطهار
المرحوم المبرور الشيخ جعفر التحقيق وما الت ازمة الفضل الى الائمة الاطهار سيد بالسيد عبد الرسول
والفاضل الفهامة سما الشما التحقيق وعمق حامع سوارد جراب الاولاة جب بالسيد الباقر العارف
الاوثق ومقرب متواضعه الشريعة في كل فن الحسب الرواة جامع الفهم والمفاخر وودي الحب الالمعي
اولئك الابرار عليهم سلام الله المسك الحيا والمناقب والمقاصد الجليل المولى البارع
وبينهم العالم العامل والفضل الكامل ذو المناقب والفضائل الجليل الاوحد السالم البرهان
مرشده والحاج بن العلم والعمل وصاحب العلوم بن الشيخ العظيم بن بسم الله قلم
الاوحد والعامل البدل والحاج محقق ومقام بسلطم جمع عن الشيخ لم يقصر من
اعلى الله مقامه ورفع مقامه الشريعة بطل النفس من البدن حضر قدس الله سره
سنن وخلق الشريعة بنحيا الشيخ جعفر قدس الله سره الاكرام
صاحب الشعر الاوحد الاعظم والبحر الخضم والطود الاشم
الشيخ الاعظم بحر العلماء الاكابر
البدر

انار الله قبره والمولى الآقا محمد باقر البهبهاني عن والده الاجل الاكمل المولى محمد اكمل
عن المولى الاجل الاعظم غواص بحار الانوار ومستخرج كنوز الاخبار وجواهر الآثار الذي
لم تسمح بمثله الاعصار والادوار ولم تشاهد نظيره الابصار والاعصار المؤيد المسدد بالفيض
القدسي مولانا محمد باقر المجلسي طاب ثراه عن والده العلامة الفهامة التقي المجلسي ره عن
عيبة العلم والعمل وجامع الادب والفضل رأس التحقيق ومشكوة التدقيق بهاء الملة
والدين محمد عن شيخه ووالده الاجل الفقيه الاكبر الشيخ حسين بن عبد الصمد العاملي ره
عن شيخه العالم الامام الجامع لعلوم الاسلام المبين لمسالك الاحكام زين الدين علي بن
احمد الشهير بالشهيد الثاني عن عدة من مشايخه المعروفين المذكورين في اجازاته للشيخ
حسين بن عبد الصمد والد البهائي ره ومنهم الشيخ الاعظم شيخ علماء الزمان من في
الفضائل الاعيان الشيخ نور الدين علي بن عبد العالي الميسي عن الشيخ الامام السعيد
ابن عم الشهيد شمس الدين محمد بن محمد بن داود الشهير بابن المؤذن الجزيني عن الشيخ
الشيخ ضياء الدين علي بن الشيخ السعيد العالم الفريد الشهيد شمس الدين محمد بن
مكي عن والده عن جملة من مشايخه قراءة وسماعا واجازة ومنهم
الامام المحقق والامام المدقق فخر الدين ابو طالب محمد بن العلامة الاكبر الحسن
بن يوسف بن المطهر والسيد الطاهر ذو المجدين السيد المرتضى عميد الدين عبد المطلب ابن
السيد مجد الدين ابي الفوارس محمد بن علي بن الاعرج الحسيني العبيدلي والسيد

والاكبر الامام السيد نجم الدين مهنا بن سنان المدني والسيد الحسيب العريضي الى ابراهيم

بن محمد بن الحسن بن زهرة الحلبي والسيد النسابة العلامة النقيب تاج الدين ابو عبد الله

محمد بن القاسم بن معية الحسني الديباجي والشيخ العلامة قطب الدين محمد بن محمد الرازي

شارح المطالع والشمسية وغيرهما والعلامة اللبيب والفاضل الاديب الشيخ رضي الدين

ابو الحسن علي ابن الشيخ جمال الدين ابي احمد بن يحيى المعروف بالمزيدي والشيخ الامام

المحقق الشيخ زين الدين ابو الحسن علي ابن طراد المطارآبادي جميعا واياهم عن الشيخ

الامام العلامة سلطان العلماء وبرهان الحكماء جمال الملة والحق والدين الحسن بن الامام

سديد الدين يوسف بن علي ابن المطهر الحلي عن والده عن الشيخ نجيب الدين يحيى بن محمد بن يحيى بن

الفرج السوراوي عن الشيخ عبد الله بن رطبة عن الشيخ ابي علي الحسن عن ابيه الشيخ عمدة الدين

العلامة والفقيه الفهامة ناشر الاخبار [illegible] الاستبصار الشيخ ابي جعفر الطوسي عن السيد

المرتضى علم الهدى علي بن الحسين الموسوي واخيه السيد رضي الدين محمد بن الحسين والشيخ

ابن عبد العزيز البرجمي والشيخ ابي عبد الله الحسين بن عبيد الله الغضائري والشيخ عن

ابن موسى بن احمد بن سعيد ابي محمد التلعكبري عن الشيخ محمد ابن عمر بن عبد العزيز ابي

عمرو الكشي وعن الشيخ المفيد السعيد ابي عبد الله محمد بن محمد بن النعمان الملقب

بالمفيد عن الشيخ الامام الفقيه الصدوق ابي جعفر محمد بن علي بن الحسين ابن بابويه

القمي عن والده الشيخ الفقيه ابي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه عن الشيخ الامام
رئيس المحدثين ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني ره باسانيده المتصلة الى
ارباب العصمة والطهارة سلام الله عليهم المذكورة في الكافي